

توغ و پاتوغ

کاشغری در دیوان لغات الترك (۴۶۶ هـ. ق) گوید: توغ علم است و در لهجه اویغور این کلمه «توک» گفته می‌شود. مرحوم پورداد در هرزنامه می‌نویسد: ناگزیر این کلمه از کلمه چینی «تو» گرفته شده است. در نوشته‌های بسیار قدیم چینی «تو» علمی بود که در روزگار پادشاهان خاندان «هان» پیش تابوت می‌کشیدند و همین «تو» علم سپهسالار لشکر هم بود که از دم غژگاو (گاو وحشی دامنه‌های هیمالیا) ساخته می‌شد. در ترکی کنونی آذربایجان «توک» به معنی مطلق مو است. ۱. درباره پرچم در هرزنامه به نقل از دیوان لغات الترك آمده است: بجکم نشان و پارچه ابریشمی یا دم گاو وحشی است که یلان در روز پیکار خود را بدان نشان کنند و به لهجه ترکان غزان را پرچم خوانند. ۲.

به دنبال این عبارت مرحوم پورداد چنین اظهار نظر می‌کند: ترکان هر جا که دسترسی به موی غژگاو نداشتند، به جای آن از موی دم اسب توغ خود را می‌ساختند. توغ یا توق مانند پرچم ریشه و طره‌ای بود که بر سر علم و نیزه یا به کلاه خود می‌پیوستند و این نمودار پایه و درجه ایشان بوده است. ۳. در آئین اکبری شرحی درباره توغ آمده است که نویسندگان بهار عجم و آندراج آن را بعینه نقل کرده‌اند. اینست آنچه مؤلف بهار عجم نوشته است:

توغ و توق به او مجمول و غین مجمه و ایضاً قاف چیزی است از عالم علم که شکل پنجه بر سر آن نصب کنند و آن بر دو گونه بود. یکی چتر توق از عالم علم لیکن کوتاهتر ازو که قطاسی (نوعی حیوان دریایی که به فرانسوی *calques* می‌گویند و لاتینسی *cete*) چند برافزایند و دوم هم از آن عالم لیکن درازتر از او و در علمها این را پایه برتر نهند و آخرین به بزرگت نوینیان اختصاص یابد. از آئین اکبری بعینه نقل شد و همین صحیح است نه به طای حطی چنانکه رسم کنند. محمدقلی سلیم گفته:

خلفا لشکر از جهان رانده علم و طوقشان [کذا] بجا مانده؟

و سرتوغ به قطع اضافت نیز بدین معنی است.

محمدعلی ماهر گوید:

به‌رزم از شکل سرتوقش [کذا] هویدا است الفهائی که در انافتحا است توغچی شخصی که توغ را بردارد.

سیفی:

نگار توغچی آن پادشاه کشور حسن که توغ بیرق او شد مدار لشکر حسن در توزک جهانگیری آمده است:

شریفخان که از خردسالی با من کلان شده و در ایام شاهزادگی او را خطاب خانی داده بودم... نقاره و تومان و توغ بدو مرحمت نموده بیه منصب دو هزار و پانصدی او را سرافراز ساختم.

در شاهجهان نامه به این عبارت برمیخوریم:

مهابتخان از مرحمت خطاب والای خانخانانی و سپهسالاری و خلعت خاص با چارقب طلادوزی و خنجر مرصع و شمشیر مرصع و علم و نقاره و تومان و طوغ [کذا] و اسب خاصه مزین به زین طلا و فیل خاصگی با یراق سیمین و پوشش مخمل زربفت و مادهفیل و چهارلك روپیه نقد و منصب هفت هزاری هفت هزار سوار دواسیه سداسیه سرافراز صورت و معنی گشت. ۶

در مطلع السعدین آمده:

امیر ایدکوسراو (= قجولای) را به خوارزم فرستاد. فرمود که توق او را بر

پای کردند. ۷.

در لغتنامه دهخدا پس از نقل مطالب آیین اکبری به نقل از فرهنگ آندراج می نویسد: توغ علممانندی است که بر سر آن به جای پرچم منگوله ای از موی اسب یا از پشم یا ابریشم می آویزند. نظیر بیرق ترکان عثمانی و آن دم اسبی بود بر سر نیزه و بر آن گروهی از زر. خاقانی درباره توغ گفته:

ماهچه توغ او قلعه گردون گشاد مورچه تیغ او ملک سلیمان گرفت

پاتوغ مرکب از پای فارسی به معنی محل و جای و توغ ترکی و آن نیزه کوتاهی است که دم اسب بر سر آن بندند و بر فراز آن گویی زرین آویزند و پیشاپیش حکام و سرداران برند و معنی ترکیبی آن محل عادی اجتماعات لوطیان در محلت یا شهر یا قریه است.

پاتوغدار کسی است که در پاتوغ سمت پیشوائی و ریاست دارد و به صفات شجاعت و عفت متصف است. آنها

بنا بر آنچه گذشت کلمه «توغ» ترکی از کلمه «توه» در زبان چینی گرفته شده است. توغ در میان چینیان مخصوص پادشاهان بوده که در زمان حیات و مرگت با زنده و هرده ایشان در حرکت می آوردند زیرا که نمودار و نشان شخصی او بوده است. در میان ترکان توغ نشانی بوده است که به سپهسالاران و فرماندهانی داده می شد که به منصب پنج هزاری و هفت هزاری و بالاتر می رسیدند. توغ این گونه صاحب منصبان در روز کارزار و هنگام تشییع جنازه او به حرکت درمی آمده است. به توغ دم خزگاوی یا موی بافته و منگوله مانندی از دم اسب یا گویک طلا یا پارچه های زربفت می آویخته اند تا زینتی بر آن افزوده باشند. بر سر توغ شکل پنجه یا ماهک نصب می کرده اند. در میان مغولان نوعی علم بزرگتر از توغ بود که مخصوص بزرگ نوینیان بوده است.

شرح و وصفی که گذشتگان دربارهٔ توغ نوشته‌اند با توغهایی که در ایران رواج داشته سازش ندارد. فقط بیتی که محمدعلی ماهر گنجه و در آن یادنی از الفهای انافتحنای سرتوغ کرده است تا امروز نیز بر سر توغها نقش آن باقی است. توغهای ایران معمولاً از ورق برنج یا مس ساخته می‌شد. بدنهٔ اصلی فلزی توغها به شکل مقطع طولی گلابی است. در دو طرف قسمت پهن این مقطع گلابی شکل دو سر اژدهاست که هر یک گردنی بلند از میلهٔ گرد آهن دارند که از قطر انگشت کوچک دست تجاوز نمی‌کند. این دو میله در قسمت پایین به گلوی آهنی دستهٔ چوبین توغ جوش داده شده است. در طول انحنای دو گردن این دو اژدها بستهای فلزی است که این میله‌های گرد را به بدنهٔ اصلی توغ نگاه می‌دارد. معمولاً توغها دارای یک حاشیهٔ مشبک کاری است که در آن نامهای چهارده معصوم جدا جدا در دایره‌مانندی تزیینی مشبک کاری ظریف شده است. در مرکز دایره‌ای شکل معمولاً ذکر از امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام است. گاهی به شکل «الله محمد علی» و گاهی «علی بن ابی‌طالب امیرالمؤمنین حیدر لب بمهر» یا لقبهای دیگر او. در هلال بالا که زیر سه‌شاخه یا پنجهٔ توغ قرار می‌گیرد دو آیهٔ مبارکهٔ «نصر من الله و فتح قریب» و «انا فتحنا لك فتحاً مبیناً» یا نامهای پنج تن را شبک‌کاری کرده‌اند. بیشتر سرهای توغ سه‌شاخه است و کمتر پنجه بالای آن نصب شده است.

تمام بدنهٔ فلزی مشبک کاری توغ به گلویی نظیر گلوی بیل ختم می‌شود که دستهٔ چوبین توغ در آن قرار می‌گیرد.

میان توغهایی که بررسی شد، توغی نسبتاً قدیمی یافتیم که بدنه‌های دو توغ در وسط با میله‌ای آهنین و لولاهائی به هم متصل کرده بودند و مشبک کاری آن نیز بسیار ظریف بود. این توغها هنوز هم در گیلان و مازندران غربی به یکی از ستونهای چوبین چهارتراش لاچ‌لنگری (نوعی تراش تزیینی است) امزاده‌ها بسته می‌شود و ظاهراً روزی در پای آن، محل گرد آمدن مردم بوده است. گاهی هم دستهٔ چوبین توغ جای توغ را می‌گیرد و توغ را برای اینکه از دستبرد محفوظ باشد در صندوقی قرار می‌دهند و به متولی می‌سپارند. معلوم نیست که توغهای امزاده‌ها مربوط به خود آنهاست یا مربوط به اشخاصی معین بوده که پس از فوتشان بازماندگان به امزاده‌ها واگذار کرده‌اند. تا جائیکه نگارنده دقت کرد این توغها ظاهراً مربوط به تیره‌ها و جماعات مختلف بوده، یا به ساکنان یک دهکده که به سه چهار تیره تقسیم می‌شوند تعلق داشته است. چون در مراسم علم‌بندی (این توغها را در محل علم می‌خوانند) هر خانواده یا خاندان پارچه‌های رنگین مربوط به خود را می‌آورد و به دستهٔ چوبین توغ می‌بندد تا سازگاری و همکاری خود را با سایرین نشان بدهد.

آخرین بار که کلمات توغ و پاتوغ استعمال روزمره پیدا می‌کند و از زبان اهالی تهران شنیده می‌شود در دوران مظفرالدین‌شاه است. قبل از او در تهران با پاروی شاه طهماسبی فقط یک پاتوغ به نام «پاتوغ‌دانگی» در شمال محلهٔ یهودیه‌ها بود. در زمان او که همچون دوران ناصری بر مساحت شهر تهران افزوده شد، مجبور شدند تهران

را به پنج محله و هر محله را به چند پاتوق و هر پاتوق را به چند گذر تقسیم کنند. اداره امور محله‌ها با کدخدایان و نظارت و رسیدگی پاتوغها با نایبان و داروغگان بود. تقسیمات این پنج محله و پاتوغها به شرح زیر است:

- ۱- محله دولت شامل ده پاتوغ.
- ۲- محله سنگلج شامل نه پاتوغ.
- ۳- محله بازار شامل پنج پاتوغ.
- ۴- محله چاله میدان شامل پنج پاتوغ.
- ۵- محله عودلاجان شامل چهار پاتوغ.

پاتوغداران از سرشناسان و گاهی ریش‌سفیدان و پهلوانان بنام که سجایای اخلاقی آنان برای مردم شناخته شده بود انتخاب می‌شدند. نحوه انتخاب آنان را نیافتیم فقط به نامهای ایشان توانستیم دسترسی پیدا کنیم. اینان گاهی رسماً سمت پاتوغداری داشته‌اند و آنان که پاتوغدار نبوده‌اند برای رضای خالق و خلق در پاتوغها حاضر می‌شده‌اند و به حل و فصل امور مردم می‌پرداخته‌اند. اینک نامهای ایشان:

- ۱- یوزباشی اسمال (اسماعیل) پاتوغدار در خیابان چراغ‌گاز (امیرکبیر امروز).
- ۲- حاج نایب پاتوغدار در خیابان چراغ‌گاز (امیرکبیر امروز).
- ۳- حاجی سید حسن رزاز پهلوان.
- ۴- یوزباشی علی عموزینل.
- ۵- دانی عزیز پاتوغدار.
- ۶- کدخدا باقر (وکیل مجلس شورای ملی در دوره اول).
- ۷- حاجی معصوم پهلوان پاتوغدار.
- ۸- اکبرخان پاتوغدار.
- ۹- آقا عزیز شازده (شاهزاده) پاتوغدار.
- ۱۰- مرتضی‌خان نایب پاتوغدار.
- ۱۱- حاجی خرده‌فروش پهلوان.
- ۱۲- حاجی محمدصادق بلورفروش پهلوان.
- ۱۳- حسین جگرکی پهلوان.
- ۱۴- اکبر جگرکی پهلوان.
- ۱۵- مرتضی‌خان پامنار پاتوغدار.
- ۱۶- حاجی محمود سرایدار پاتوغدار.
- ۱۷- حاجی علی رستم‌آبادی پهلوان.
- ۱۸- محمدعلی کوهی از داشهای تهران.

توضیح آینده

حتماً خوانندگان به یاد دارند که شرحی تفصیلی درباره آقا عزیز شازده (شماره

(۹) به نقل از افضل‌التواریخ در دوره نهم مجله نقل شد.

ازین فرصت استفاده کرده عکس يك توغ دوره صفوی را به چاپ می‌رسانیم. این توغ را یادداشت‌کننده این سطور چند سال پیش در صفحات بیابانک دید. عکسی که درینجا به چاپ می‌رسد به لطف فاضل گرامی آقای حکمت یغمایی مقیم خور تهیه شده است. از ایشان سپاسگزارم.



منابع:

- ۱- هرمزنامه ص ۳۰۲.
- ۲- هرمزنامه ص ۳۰۱.
- ۳- هرمزنامه ص ۳۰۲ (شماره‌های ۱ و ۲ و ۳ از یادداشت‌های آقای مصطفی مقربی است که از تهران فرستاده‌اند).
- ۴- آقای گلچین معانی نوشته‌اند: این بیت را در دیوان سلیم ندیدم.
- ۵- از یادداشت‌های آقای گلچین معانی که از مشهد فرستاده‌اند.
- ۶- شاهجهان‌نامه ج ۱ ص ۲۶۶ از یادداشت‌های آقای گلچین معانی.
- ۷- مطلع‌السمدین ج ۱ ص ۲۳۵ از یادداشت‌های آقای گلچین معانی.